

کافه بستنی

و x و y

همه چیز از یک جشن ساده شروع شد
«جشن دهه ریاضی»

خانم قلی گرد که وارد کلاس شد گفت: «بچه ها برای اینکه راحت تر بریم کافه و مزاحم بقیه کلاس ها نشیم، ازتون می خوام گروه های درسی تون رو تشکیل بدید و گروه به گروه برید سمت کافه». و از آنجا که تعداد بچه ها زیاد بود، به نماینده گروه هایمان نفری یک برگه داد تا نماینده هر گروه سفارش های گروهش را بگیرد و بعد تحویل مسئول کافه بدهد.

بعد از کلی ذوق و شوق وارد کافه شدیم. تازه متوجه شدیم که کافه برای جشن ریاضی حسابی تزئین شده است. روی شیشه ها علامت های جمع و تفریق و ضرب چسبانده بودند. روی تخته بزرگ کنار کافه هم نوشته شده بود: «امروز سفارش ها فقط به صورت گروهی و خلاصه شده پذیرفته می شود».

زیرش هم بارنگ قرمز نوشته شده بود: «هر سفارش یک عبارت است».

هر گروه سر جای خودش نشست و همه ها بالا رفت. خانم قلی گرد به هر گروه یک منو داد. منوی کافه هم انگار از جشن ریاضی بی نصیب نبود و شکل و شمایلش تغییر کرده بود. از منوهای هر روز تبدیل شده بود به پنج کارت رنگی پر از شکل های هندسی که روی هر کدام یک اسم نوشته شده بود. پایین هر کارت هم یک حرف کوچک انگلیسی بود. اما بچه ها فقط به فکر انتخاب کردن و مشورت با دوستانشان بودند و انگار بقیه جزئیات برایشان مهم نبود. مدیر مدرسه برای

باز آبان شده بود و حال و هوای مدرسه و بوی پاییز، با هم ترکیب قشنگی ساخته بود. بوی نارنج حیاط مدرسه هوش از سر بچه ها می برد. باز هم یک صبح دیگر و صبحگاه جذاب مدرسه، اما این بار با همه صبحگاه ها فرق داشت. خانم قندالی، مدیر مدرسه با کلی بن کافه به استقبال بچه ها آمد و اعلام کرد که به مناسبت دهه ریاضیات بچه ها می توانند کلاس به کلاس به کافه مدرسه بروند و سفارش بدهند.

از صبح دل تو دل کسی نبود که نوبت کلاسمان بشود و با بچه ها برویم کافه. هر چند دقیقه همه می شد و بین بچه ها اختلاف نظر بود که چی انتخاب کنند و کلی نقشه که کجا بشینند تا صندلی هایشان کنار هم باشد و بتوانند از خاطرات دور روز آخر هفته تعریف کنند. بالاخره ساعت دوم شد و انتظارها به پایان رسید. مقرر شد با دبیر ریاضی مان، خانم قلی گرد به کافه برویم.

مشغول انتخاب شدند و از دوستانشان مدام سؤال می کردند. تا اینکه خانم معلم گفت: «بچه ها! نماینده هر گروه بایسته و سفارش گروهش رو اعلام کنه.»

و از **مریم** خواست تا همه سفارش ها را روی تخته کنار کافه که جای نوشتن تک بیت های **مولانا و سعدی** بود، یادداشت

کند تا سفارش کسی از قلم نیفتد.

زهر اولین نفر داوطلب شد و گفت: «خانم گروه مایه بستنی داره، یه آب میوه، یه بستنی و یه فالوده.»

مریم گفت: «زهرایه بستنی، یه آب میوه یه بستنی چیه؟! خب بگو دوتا بستنی و یه آب میوه... من می خوام بنویسم!»

همه یک صدا گفتند: «آره بدویید دیگه!...»
مریم گفت: «بچه ها برای اینکه زودتر سفارشمون آماده بشه و بتونیم بعدش کلی بازی کنیم، هر گروه لطفاً سفارش رو جمع بزنه و خیلی خلاصه و ساده به من اعلام کنه.»

همه سنگ تموم گذاشته بود. منو کافه این بار پر بود: «بستنی X، آب میوه Y، فالوده Z، آب میوه بستنی YX و فالوده بستنی ZX»
هرکسی سؤال داشت:

○ خانم بستنیش چیه؟

○ خانم چندتا می تونیم انتخاب کنیم؟

○ خانم ...

سؤال های بچه ها تمامی نداشت و صدای شوخی و خنده هایشان کافه را پر کرده بود. خانم معلم گفت: «بچه ها یه مدل بستنی داریم و فقط هم یه انتخاب دارید. دقت کنید که وقتی سفارشاتون ثبت می شه دیگه نمی تونید تغییر بدید.»

رها که همیشه چندتا چندتا خوراکی می خورد و به شکموی کلاس معروف بود، گفت: «خانم می شه فالوده بستنی بگیریم، ولی به جای اینکه با هم بیارن، یه فالوده بیارن و یه بستنی.»

همه بچه ها با هم خندیدن و گفتند اینجا هم دست از شکموبودن برنمی دارد. همه



سفارش‌ها شروع شدند:

● یه فالوده بستنی، دوتا آب میوه، یه بستنی

● دوتا آب میوه بستنی، دوتا بستنی

● ...

مریم دانه به دانه و گروه به گروه سفارش‌ها را روی تخته نوشت. بعد با صدای بلند گفت: «بچه‌ها تموم شد؟ کسی نمی‌خواد سفارش رو تغییر بده؟ من می‌خوام جمع بزنم‌ها تا برم سفارش‌ها رو اعلام کنم.»

همه بچه‌ها یک صدا گفتند: «نه!» و از مریم خواستند زودتر شروع کند به جمع‌زدن سفارش‌ها. مریم شروع کرد به شمارش... ۲ تا اینجا و ۳ تا اینجا، پس روی هم می‌شه ۵ تا بستنی... مریم بعد از جمع‌زدن سفارش‌ها رفت و سفارش‌ها را به مسئول کافه تحویل داد. همان‌طور که بچه‌ها مشغول صحبت بودند خانم معلم به بچه‌ها گفت: «دختر شما اصلاً به منوهای جدید کافه دقت کردید؟ چه فرقی کردن؟»

هستی گفت: «خانم خب منوها جدا جدا شدن پراز شکل‌های هندسی شدن و یه حرف انگلیسیم روشون نوشته شده.»

بچه‌ها تازه آن موقع بود که نظرشون جلب شد و گفتند: «آره!...»

● بچه‌ها نگاه کنید، مثلاً نوشته بستنی = x و آب میوه = y و...

تازه آن موقع بود که سؤال‌ها شروع شدند:

● خانم برا چی اینجوری نوشته شده ...

● خانم یعنی چی اصلاً؟!

● خانم الان مثلاً من می‌تونستم بگم یه x می‌خوام؟

زهره از آن طرف با خنده گفت: «پس برای منم یه xy لطفاً!»

بچه‌ها تازه از این‌طور سفارش‌دادن خوششان آمده بود و شروع کردند به اینکه با حرف‌های انگلیسی سفارش بدهند. خانم قلی‌کرد گفت: «بچه‌ها حالا موافقید هر گروه سفارش‌هاش رویه مدل دیگه و با حرف‌های جدید به دوستانش اعلام کنه؟» همه یک صدا موافقت کردند. بازی این‌طور بود که هر کس بلند می‌شد و سفارشش را می‌گفت. آن وقت همه بچه‌ها یک صدا سفارش‌های آن گروه را به صورت خلاصه اعلام می‌کردند.

گروه یک: «یه ایکس و یه وای و یه ایکس و یه ایکس وای.»

همه بچه‌ها یک صدا گفتند: «پس می‌شه دوتا ایکس و یه وای و یه ایکس وای.»

بازی همین‌طور ادامه داشت و تخته کنار کافه پر شده بود از عبارت‌هایی که بچه‌ها سفارش داده بودند. بعد از اتمام سفارش‌ها خانم معلم گفت: «بچه‌ها این حرف‌های انگلیسی شمارو یاد کدوم درس ریاضی می‌ندازه؟»

بچه‌ها کمی فکر کردند و بعد یک صدا گفتند: «خانم متغیرها! ما تو ی ریاضی به جای متغیرها از این حرف‌ها استفاده می‌کردیم.»

خانم معلم با سؤال‌الاتش هر لحظه یک علامت سؤال در ذهن بچه‌ها درست می‌کرد و با هر سؤالش چندثانیه بچه‌ها رو به سکوت و فکر کردن وامی‌داشت. سؤال بعدی خانم معلم همه رو شوکه کرد...

● چرا ما او مدیم سفارش‌ها رو باهم جمع کردیم؟ چرا نگفتیم یه بستنی، یه آب میوه، یه بستنی، یه ...

نرگس گفت: «خب خانم ساده‌تر شد دیگه. خیلی سخته که بخوایم دونه به دونه سفارش بدیم.»

خانم معلم که از جواب‌دادن بچه‌ها لذت می‌برد، سؤال بعدی را با هدف دیگری مطرح کرد:

● بچه‌ها شما توی جمع‌کردن سفارش‌ها چه چیزهایی رو باهم جمع کردید؟

بچه‌ها یک صدا گفتند: «خب خانم معلومه بستنی با بستنی جمع شد، آب میوه با آب میوه ...»

زهره گفت: «خب خانم می‌تونیم بگیم توی بازی که با هم انجام دادیم، حرف‌های انگلیسی رو باهم جمع کردیم؟ یعنی ایکس با ایکس، وای با وای و...»

یلدا در ادامه حرف زهره گفت: «خانم پس می‌تونیم بگیم ما چیزایی رو باهم جمع کردیم که از یه جنس بودن؟

شبیه به هم بودن؟»

خانم معلم گفت: «آفرین به شما بچه‌ها، دقیقاً همین‌طوره. ما او مدیم چیزهایی رو که شبیه به هم بودند باهم جمع کردیم تا به یه عبارت ساده‌تر برسیم.»

رها گفت: «خب خانم اگه این‌طوره، پس چرا ما ایکس رو با ایکس وای جمع نکردیم؟ مگه اینا شبیه هم نیستن؟»

مهسا در جواب رها گفت: «خب رها دقت کن دیگه. مگه ما توی سفارش‌ها بستنی و آب میوه بستنی رو باهم جمع کردیم که بتونیم ایکس رو با ایکس وای جمع کنیم؟»

همه بچه‌ها باهم یک صدا گفتند: «پس خانم ما چیزایی رو باهم جمع می‌کنیم که دقیقاً شبیه به هم باشن.»

معلم که از پاسخ درست و نکته‌سنجی بچه‌ها به وجد آمده بود گفت: «همون‌طور که ما توی کافه سفارش‌های شبیه به هم رو باهم جمع کردیم تا ساده‌تر بشن، توی ریاضی هم متغیرهایی رو که شبیه به هم هستن باهم جمع می‌کنیم تا یک عبارت جبری ساده داشته باشیم.»

بچه‌ها تازه آن وقت بود که راز نوشته روی تخته را درک کردند: «هر سفارش یک عبارت است.»

سفارش‌هایی با طعم ریاضی رسیدند و بچه‌ها خوش حال از اینکه یکی دیگر از کاربردهای ریاضی را در زندگی کشف کردند. 